



2017 / 8 / 12

نصیبه اکرم حیدری

## مصاحبه محترم دكتور محمد حسن شرق با احمدشاه راستا

ممکن نخواهد بود که انسان بتواند بدون پیوند با گذشته خود زندگی کند و یا اینکه گذشته را با هرچه روشنایی ها و تاریکی هایش، با خوشی ها و فاجعه هایش بدست باد فراموشی بسپارد. گذشته ملت افغان درسی است از تاریخ برای نسل های آینده و این فصل تاریخ را نشاید با کینه توزی ها آلود. بیان حقیقت به آب شفافی میماند که نه تنها که مرزی بین نسل های آینده و حقایق رویداد ها ایجاد نخواهد کرد، بلکه رویداد ها را همراه با تمامی ارزش هایش و با همه کمبود هایش درج تاریخ میکند و ترازوی قضاوت را از دیگران نمی ستاند.

صدای طبل کج اندیشان و رهزنان حقیقت بلند است که نوشته های من تنها در یک میسر در چرخش است ، با اینکه خوب میدانند که کاوش من بنایش جواب به همین دهل زدن های بی موزون و دور از حقیقت همین جمع بود که مهر سکوت را شکست و مرا به نوشتن حقایق واداشت و من هر یافته این کاوشم را درین ره درج تاریخ خواهم نمود، تا محققین تاریخ بتوانند در روشنایی این اسناد دقیق رویداد ها را صادقانه درج تاریخ نمایند و صدای رهزنان دیگر اثری بر قافله حقایق بجا نتواند گذاشت.

من از کارنامه های رهبری مینویسم که آرزویش صرف یک بنیاد داشت که آن عشق به وطن و هموطن بود. بلی! شهید محمد داود با این عشق در سیر تحول و ترقی وطن و از بین بردن فقر از جامعه شجاعانه مبارزه نمود و نشانه های این مبارزه وی در وطن حتی تا امروز کم نظیر اند. ولی همانگونه که میگویند سیر از دل گرسنه نمیآید، شاید که این سیران از گرسنگی دیگران غافل بودند، و نتوانستند ره آورد های این رهبر را با دیده ارزش بنگرند و یا هم اینکه چشم حقارت شان نگذاشت حقایق را بنگرند. کجا ملاکی را آرزو این بود که دهقانش بر مسند عزت تکیه دهد و دیگر در خدمت بادار نه ایستد.

جمع دوم عقده مندان اند که چشم واقعیت شان برای همیشه نابینا خواهد ماند و این جمع دیگر انگشت شمارند و در تلاش اند تفرقه ایجاد نمایند. بی آنکه بدانند که جائیکه تفرقه است، سقوط امری حتمی است. از یاد نمیشود برد که طوفانی برای سرنگون کردن آن بیچاره مادر وطن به پا خاسته بود و بنای هیچ سدی نمیتوانست جلو آن طوفان را بگیرد جز توانمندی اقتصادی و بیداری نسل جوان کشور در زیر چتر یک افغانستان غیر وابسته. و شهید محمد داود با سر و مال و جان و همسر و فرزند در برابر این طوفان ایستاد و این قربانی را متحمل گردید، ولی ما قدر این رهبر ندانستیم.

مصاحبه تلویزیونی محترم دكتور محمد حسن شرق بخش بزرگی ازین صفحه تاریخ است که من آنرا از صوت با قلم بر صفحه ریختم و خدمت خوانندگان پورتال افغان جرمن آنلاين تقدیم میدارم تا بدینوسیله در اختیار محققین تاریخ قرار گیرد.

### متن مصاحبه :

راستا: اینک یکی از شخصیت های بزرگ و کلیدی نخستین کودتای ریاست جمهوری، جناب دكتور محمد حسن شرق را خوشبختانه با خود داریم.  
داکتر صاحب شرق گرامی، خوش هستیم که شما را با خود داریم و سپاس میکنیم از اینکه شما لطف کردید و با وجود همه مشاغل های زندگی، دعوت ما را پذیرفتید و امروز یک صحبت تاریخی ای به مناسبت چهل و چهارمین سالروز تأسیس نخستین جمهوری در افغانستان با شما داریم.

دپاڼو شمیره: له 1 تر 9

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادښت: دلپکني د ليکنيزي بني پڙوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرولو مخکي په څير و لولۍ

**شرق:** تشکر از محبت شما، اما بیاد داشته باشید که کسی که با شما صحبت میکند 93 سال خزان و زمستان و بهار و تموز زندگی را پشت سر گذرانده. بسیاری چیزها را حافظه ام همراهم نسیت و کمکم نمیکند. و چیزی هم سن من رفته رفته فراموشی من زیاد شده. شاید نتوانم چیزهای را که شما از من میخواهید، نتوانم بگویم، اما آنچه که واقعیت دارد. این نظام به تحت رهبری محمد داود شهید به نیت پاکي که چگونه مردم افغانستان فرد فردش سرنوشت خود را خودش تعیین کند و هر کسی بتواند و هر شخصی در داخل افغانستان بتواند که در تعیین زعامت خود حق تعیین شدن و حق تعیین کردن داشته باشد. نه مذهبی، نه آئینی، نه شمالی و نه جنوبی فقط یک ملت واحد باشد بنام افغان و مسلمان. برای همین مقصد نظام جمهوری بوجود آمد تا هر فرد ملت افغانستان خود را فکر کند که حکومت از اوست و زعامت از اوست و مملکت از اوست. کسی نگوید که بچه احمد یا بچه محمود. با کمال تأسف که این آرزوهای ما همه بجایی خود نرسید.

به این مناسبت به روح پاک مرحوم محمد داود شهید که بانی و مؤسس و بنیانگذار این مفکوره در افغانستان بود دعا تقدیم میکنم و به رفقای همسنگرش که جانهای شریں خود را در این راه از دست دادند دعای مغفرت میکنم و به اونهای که زنده اند سلام و درود خود را میفرستم. کسانی را که زنده اند، چند تن شان مانده که میخواهم نام شانرا بگیرم. دوست عزیز من پادشاه گل وفادار، ضیاء مجید، عبدالحمید محتاط و یکی از دوستان بسیار شریں، محبوب و دوست داشتنی ما خان آقا سعید که در تاسیس جمهوریت نه تنها که سهم داشت و امروز هم در دفاع از جمهوریت بیچاره شب و روز جان میکند، درود تقدیم کنم.

از بازماندگان مرحوم محمد داود به کمال تأسف کسی را که من میشناسم نیست، تنها یک نواسه ایشانرا میشناسم که داود نام دارد.

**راستا:** داود محمود غازی؟

**شرق:** و واقعاً که وی نه تنها که نواسه اش است، بر علاوه از طفولیت تا که کلان شد، او همراهی محمد داود بود و روزیکه اعضای خانواده شان به شهادت رسید او نیز در صحنه بود و چند زخمی هم برداشته و زنده مانده. امروز به اونها هم سلام و احترام خود را خدمت شان تقدیم میکنم و امیدوار هستم که او بتواند برای مردم خود مصدر خدمتی در افغانستان شود.

**روستا:** باز هم میآئیم سر مسئله کودتا. شما که یکی از طراحان دست اول بودید. باز هم اگر موجز همین انگیزه این کودتا را که چگونه برای شما پیدا شد؟ چه وقت پیدا شد؟ اگر همین را قصه کنید و کدام زمان؟

**شرق:** اگر چه فکر میکنم که من چندین بار اینرا در مصاحبه های خود گفته ام، باز هم بهتر است که یک مرتبه دیگر اینرا تکرار کنم که من به سال 1330 وقتی من محمد داود را شناختم، از چیزهاییکه او میگفت بسیار چیزها بود که یکی اینکه چطور پلان های 5 ساله در افغانستان بیاید؟ چطور نهضت نسوان در افغانستان بیاید؟ چطور سیاست بیطرفی افغانستان را باید تمویل کرد؟ و یکی دیگر اینکه چطور ما راهی را پیدا کنیم که قدرت از خاندان ما به ملت انتقال کند؟ یعنی شاهی مشروطه باشد و مردم حزب داشته باشند و خود شان حکومت بسازند و حکومت بیاورند؟ بروی همین اساس وقتی که پلان 5 ساله اول و دوم به پایان رسید و محمد داود به حضور اعلیحضرت یک پیشنهاد نمود که حالا وقت و زمان آن رسیده که ما بجای پلان های اقتصادی راه یک تحول اجتماعی را هم در افغانستان بیاوریم تا مردم خود شان سرنوشت شانرا خود شان تعیین نمایند. و آنچه را که او پیشنهاد کرده بود، حالا کسانی هستند که در کتاب های چیزهای نوشته شده و این موضوع کشالی است که من روی آن بحث کنم. متأسفانه همین در قانون اساسی ایکه شاه ساخت، طوری آمد که تمام صلاحیت ها به سلطنت آمد و به مردم هیچ. یعنی شما نمیتوانستید که حزب بسازید ولی حزب صلاحیت اینرا نداشت که حکومت بسازد. فلهاذا، حزبی که حکومت نسازد، برای چه مبارزه کند؟ یک چیزی بی معنی بود. چند سال اول، حدود تقریباً هفت، هشت سال گذشت و محمد داود درین باره چیزی نگفت، ولی پسان ها وقتی گپ بجایی کشید که تقریباً دیموکراسی به شکل انارشیزم و خود سری و اکراه و همه چیز پیدا شد، بکروز برایم گفت که: "من تجاربی را که دارم، خاندان خود را طوریکه میشناسم، اینها از قدرت دست بردار نیستند، فلهاذا بهترین این است که ما راهی را جستجو کنیم که اگر خدا بخواهد که بجای تعویض قدرت ما یعنی مردم خود شان سرنوشت خود را بفهمند و این یگانه راه، راه جمهوریت است و جمهوریت به این شرایطی که ما میبینیم که از راه حزب و حزب بازی نمیشود. و دیگر اینکه تجربه تاریخی هم در دیگر کشورها نشان داده که سلطنت هم نه بروی رای گیری آمده و نه بروی رای گیری رفته. همین قوای مسلح بوده که شکل مترقی را بخود گرفته و سلطنت را به جمهوریت تبدیل کرده و هم شکل ارتجاعی را گرفته که مردمی را به سلطنت تبدیل نموده که ما روی آن فکر میکنیم."

اینکه بعضی کسان فکر میکنند که من چه رولی داشتم و چه سهم؟ باید اعتراف کنم که من.... بیت سعدی صاحب به یادم می‌آید که می‌گوید :

گلی خوش بو در حمام روزی  
رسید از دست محبوبی بدستم  
بدو گفتم که مشکی یا عبیری  
که از بوی دل آویز تو مستم  
بگفتا من گلی ناچیز بودم  
ولیکن مدتی با گل نشستم  
کمال هم نشین در من اثر کرد  
و گر نه من همان خاکم که هستم

هان! من به دوستی وی همیشه افتخار کردم، به اینکه من شناختم که او منافع خاندانی خود را، منافع شخصی خود را، همه چیز را قربان افغانستان میخواست بکند و عملاً کرد. یعنی او ثابت کرد که افغانستان را دوست دارد. فلذا نظام جمهوری روی این مانده شده که تا مردم بتوانند که راه خود را خودشان پیدا کنند و خود شاه سرنوشت خود را.... ولی به کمال تأسف که بعد از سر نگرانی رژیم جمهوری، به شما معلوم است که دیگر افغانستان حاکمیت ملی نداشت و کشور های خارجی برای ما رئیس تعیین کرد و وزیر تعیین کرد و صدراعظم تعیین کرد و علاوه بر آن وقتیکه در قانون اساسی جمهوریت که شما بخوانید، در آنجا نوشته شده که کی میتواند رئیس جمهور شود. در آنجا نوشته شده که کسی که افغان باشد و مسلمان باشد. و برای اینکه در افغان بودن مسئله قبیلوی بوجود نیاید، هم به قانون مدنی و هم به قانون اساسی تذکر رفته که افغان شخصی است که ده سال در افغانستان سکونت کند و تابعیت اش را داشته باشد. یعنی هیچ به قبیله و چیزی دیگری ارتباط ندارد. به کمال تأسف زمان روس ها، وقتیکه جمهوریت در افغانستان آمد شکل آن تغییر کرد. رئیس جمهور مربوط به یک قبیله و 4 یا 5 تن معاون برایش ساخت که هر کس آن مربوط به یک قوم. و این نظام تا امروز آمده و این نه اساس جمهوریت افغانستان است، بلکه یک علامه بدبختی افغانستان است. پس مسئله همان قوم است و مذهب است و نژاد است، تا آنروزیکه مردم افغانستان واقعاً خودشان زمامدار شان را خود تعیین کنند. خدا کند که معاون رئیس جمهور و رئیس جمهور از یک قوم باشد، اگر ده نفر هم باشند، اما مورد قبول مردم باشند و مردم به آن رای داده باشند.

**روستا:** مردم میگویند که در رژیم جمهوری تبعیض نژادی بود، مردم میگویند که رژیم جمهوری وقتیکه آمد، به یک رژیم شاهی جمهوری تبدیل شد و یک دیکتاتوری بود. شما درین مورد چه میفرمائید؟ چه میگویند؟ و میگویند که رهبر کودتا یک مرد بسیار متعصب و نژاد پرست بود و اینکه میگویند: یکه تاز بود و دیکتاتور بود و این و آن. در این مورد شما چه میگویند؟

**شرق:** من نمی فهمم که اگر کسی یکه تاز باشد و قوم پرست، چرا او سلسله قومی خود را برهم بزند؟ یعنی او اینقدر نمی فهمید که وقتی جمهوریت آمد، فرض کنم او هر قدریکه یکه تازی میکرد، پایان آن مردمی بود نی؟ باز این به قومش میرسید؟ ما وقتی به کسی میتوانیم بگوئیم که قوم پرست بوده که سنگ تهداب چیزی را بگذارد که پشت سرش قومش بیاید. اما کسیکه اینرا از بین میبرد که دیگر قوم و قبیله و شخص بنام هر قوم و قبیله ایکه است بدون آرای مردم نتواند که بیاید، آیا شما میتوانید به او نژاد پرست بگوئید؟

**راستا:** به هیچ وجه.

**شرق:** دیگر اینکه من به شما میگویم که تمام مردم وی را ملامت میکنند که چند تا بچه گگ را آورد و دیگر و دیگر... بعد از اینکه من رفتم به جاپان، او چطور نژاد پرست بود که تا جائیکه من میدانم سید عبدالله معاون رئیس جمهور بود، سید بود. سید وحید عبدالله، سید بود، اینها که گروپ مخصوص اش است، که میگویند، نی؟  
**راستا:** بلی.

**شرق:** عبدالقدیر نورستانی، نورستانی بود، غوث الدین فایق از چاریکار بود و اینها هیأت رهبری اش بودند، در بین اینها هم نژادش کدام یک اینها بود؟ اینرا به من بگوئید؟ کدامیک از اینها پشتون بوده و از قوم و قبیل وی بوده؟ همان صاحب مختار قوم و قبیلش کدامیک بوده؟

برادر من! وقتیکه میخواهند یک مملکت را خراب کنند، یکی از چیزهاییکه به چشم دشمنان شما خار است مسئله وطنپرستی و ملی بودن است. ملی بودن را نه غربی خوش دارد نه شرقی. سر هر نظام شما میتوانید هر کار را بکنید، سر بهترین ملا میتوانید بدترین خیانت را بکنید، سر بهترین جوان به روی عقیده اش میتوانید خیانت را بکنید، ولی سر یک شنلیست نمیتوانید. فلذا یک شنلیست باید از بین برود. چگونه از بین برود؟ که به طبقه جوان

این ذهنیت را ببندازد و بدون اینکه چشم های خود را باز کند که همین جا نژاد است یا نه؟ ولی این اندیشه را ببندازد که نژاد پرست است و دیکتاتور و خود خواه. به دست ملا ببندازد که نه بابا! اینها غلط میگویند، یک کافر مطلق، کمونیست، روس. از دوجناح... اینکه اعلحضرت امان اله خان هم با نهضت اش رفت، اینرا فکر نکنید که او را ارتجاع زده، او را نیروی جوان این مملکت زده. دو دفعه سرش کودتاه کردند، سر اش فیر کردند، به مجلس های امان اله خان اشتراک نکردند. همین جوان مملکت بود که دست ارتجاع را آورد و سر افغانستان نشاند.

از همین خاطر شما خود قضاوت کنید. عملی را که ما انجام دادیم، به چشم خود ببینید که این عمل ما، این قانون اساسی و قوانینی را که ساختیم، در بین آن شما میتوانید که تبعیض نژادی را پیدا کنید یا نمیتوانید؟ عملاً کاری را که ما انجام دادیم در مملکت خود، آیا کدام کار ما و یا پروژه ما را نشان بدهید که بنام قوم بوده نه بنام منافع ملی مملکت افغانستان؟ از این نقطه نظر ما از هر دو جهت دیده نداریم. چرا که چیزی پف شده و اینها هم پف کردند. اما اگر کدام سندی درین باره پیش شما باشد که ما درین باره نژاد پرستی کردیم و یا یک قوم را بر قوم دیگر ترجیح دادیم، بفرمائید که ما هم برای شما بگوئیم.

**راستا:** یعنی هدف شما اینست که در ترکیب حکومت و دولت شما، مسئله شایستگی مطرح بوده و از هر قوم و نژاد هر کسیکه شایستگی همان کرسی را داشته همون را.....

**شرق:** من نمیگویم، اما شما میفهمید که در یک کودتا شناخت مورد بحث است که کی همایش سهیم میشود. در یک حزب هم همینطور است. حالا به هزار ها نفر از من شایسته تر و لایق تر بوده در افغانستان، اما همراهی ما سهیم نبوده.

**راستا:** شکسته نفسی میکنید داکتر صاحب.

**شرق:** نی راستی را برای شما میگویم. در بین ما، ما از خود رفقای شایسته تر داشتیم، ولی متأسفانه ما به این وقت نرسیدیم که ما بین شایسته و نا شایسته تمیز کنیم، که همه چیز از بین رفت.

**راستا:** بسیار خوب داکتر صاحب! یکتعداد مردم البته، یک تعداد میگوئیم، یعنی مخالفین رژیم و بخصوص مخالفین داخلی در وجود فاندمنتالیست های مذهبی و افراطیون و احزاب مجاهدین و این گپ ها، اینطور ادعا میکنند که این کودتا به مشوره کی جی بی و جی آی او یعنی سازمان استخباراتی نظامی روسیه یا اتحاد شوروی وقت صورت گرفته و انجام شده. شما درین مورد چه میفرمائید؟

**شرق:** من برای شما میگویم که این از آن جمله سوال هائیتست که کسی پیش ملا نصرالدین رفت و گفت که ملا صاحب همین مرکز زمین در کجاست؟ گفت همین جائیکه میخ خرم گور شده. گفت برادر مگر کله ات خراب شده؟ مرکز زمین را سیل کن و میخ خرت را! گفت اگر دوروغ میگویم همین گز و همین میدان. حالا همین سوالی که شما میکنید عین گپ ملا نصرالدین است، زیرا که میخ خرش در همان نقطه است.

اما قربان! دولت جماهیر شوروی سقوط کرد و بجایش دولت دیگری آمد. تمام اسناد و اسرارش فاش شد. کدام جایی شما کدام سطر دیده باشید که در حکومت ما جماهیر شوروی نه تنها که اشتراک نکرده، که لا اقل اطلاع قبلی داشته بوده باشد؟

**راستا:** تا حال مچم؟

**شرق:** تا حال کسی نشر کرده؟

**راستا:** تا حال بر نخوردیم به چنین چیزی.

**شرق:** وقتیکه نظام جمهوری در افغانستان آمد این نظام جمهوری مطابق و موافق بعضی از کشور ها بخصوص کشور های غربی نبود، فلذا، این نظام باید از بین میرفت. اما پیشآمد مردم و حمایت مردم و عکس العمل مردم افغانستان چیزی بود که همه را نا امید کرد، اگر بیاد شما باشد؟

**راستا:** بکلی بیادم است.

**شرق:** یعنی مردم استقبالی کرد و از آنجا که شما میدانید مسئله قوم نبود در آنجا. اگر مسئله قوم میبود، باید پشتون ها در اونجا نمی آمد، چراکه پادشاه شان بود در آنجا. اما مردم افغانستان، مردم نشنلیست وطنپرست است و پشت قوم نمیگردند. اینها را خلا برای ما ساخته اند. وقتیکه فهمیدند که منافع مردم در اوست، نام مردم، تمام اقوام افغانستان بلا استثناء از جمهوریت استقبال کردند. فلذا، جمهوریت را از بین بردن کار ساده نبود، اما میتوانستند که عواملی را که جمهوریت را بمیان آورده بود از بین ببرند.

ما گروه رفقای را که داشتیم بغیر از یک دو نفر که مردم انها را میشناخت، باقی همه صاحبمنصبان گمنام بود که کسی آنها را نمی شناخت و هر تاپه را شما میتوانستید بجان این ها بزنید. فلذا کوشش کردند که خلای زعامت را در افغانستان بیاورند تا در خلای زعامت بتوانند همان سلطنت را دوباره به افغانستان بیاورند. گفته توانستم؟ از همین

خاطر ما را همینقدر تاپه زد که ما خود جرات نمیتوانستیم که برویم مسجد که ملا ما را سنگسار میکند. اما خوشبختانه که نه دیروز و نه امروز و نه فردا، من یقین کامل دارم و به ایمان مطلق به شما میگویم که در سطح وطنپرستی ما یک سطری که ما از منافع مملکت خود انحراف کرده باشیم، نه در روس و در امریکا کسی پیدا نخواهد کرد. از همین خاطر، یک گپ بالکل بی معنا است. قطعاً روس ها هیچ کمکی همراى ما نکردند. روس ها همانقدر بی خبر بودند که ما کورتا کردیم، که دگر ها هم.

**راستا:** بسیار خوب. یعنی هدف من اینست که این تبلیغات دشمن های جمهورییت که در داخل شما آنرا بسیار جانانه تشریح کردید، ولی اینطور فکر نمیکنید که این ریشه گرفته باشد از خارج؟ مثلاً کشور های همسایه؟

**شرق:** خوب من برایت بیشتر هم گفتم که متأسفانه که عناصر ملی و وطنپرست را کسی خوش ندارد. با تمام دوستی و نزدیکیهای که ما به روسیه داشتیم، باز هم یک کمونست اگر پیش شان میرفت، او را ترجیح میداد به یک شخص ملی و وطنپرست... آنوقت این آیدیالوگ اش بود. فرض میکنیم که من یک مسلمان هستم، هر قدری که بگویم تعصب ندارم، باز هم مسلمان خود را بر یک کس دیگر ترجیح میدهم. باز هم گمان میکنم که در اینجا همگی تبلیغ داشتند. فرض میکنم یک دسته عناصر ملا طلب و دیگر و دیگر وقتیکه بر ضد ما خبیست، به کمال تأسف که جوان های وطنپرست ما و یا جوان های ما بنام خو شان، یعنی بنام مترقی و دیگر و دیگر، بر ضد ما شبنامه پخش میکرد. از یکطرف من همراى اخوانی ها مشت و یخن بودم و جنگ میکردم که از پاکستان میآمد و از یکطرف این پشت سرم خنجر میزد. حال آنکه باید اگر من بر ضد شان می بودم، درین وقتیکه من دشمن اش را میزدم، باید در پهلویم ایستاده می شد. گفته توانستم؟ ازین خاطر است وقتیکه یک کسی تشنلیست میباشد در مملکت خود، از هردو طرف میخورد. ما نه تنها در افغانستان، بلکه سوکارنو را در اندونیزیا به عین شکل از بین بردند. بن برار را به عین شکل از بین بردند و داکتر مصدق را، سوانح اش را بخوانید، به عین شکل از بین بردند و ما را هم.

**راستا:** بسیار خوب گفتید که نیرو های چپ هم از پشت شما را خنجر میزد و رژیم شما را. و اینطور فکر نمی کنید که نیروهای چپ اینطور ادعا میکنند که در اواخر نظام، یعنی در سال های چهارم و پنجم، رژیم یک چرخش بنیادی ای به سمت... قسمی که میگویند به سمت غرب کرد و اتکا کرد به کشور های همسایه مثل ایران و پاکستان و بالخصوص عربستان سعودی. این سفر جناب محمد داود به کشور عربستان سعودی، ایران و پاکستان و همچنان اینجا مسئله جالب دیگر را که من خدمت شما بگویم که همین تلگرام سفیر امریکا رابرت نیومن، در مورد مراجعه وحید عبدالله به نمایندگی از جناب داود خان به دولت امریکا و درخواست نظر امریکا در رابطه به دوباره به قدرت رسیدن سردار محمد داود اسنادی است که پخش شده، شما میفهمید. د آنجا اینطور میگویند که محمد داود پیش از کودتا میخواست که نظر امریکایی ها را درین مورد بفهمد. شما درین مورد چه میفرمائید؟

**شرق:** من اول... سوال شما دو جنبه دارد. سر این من یک چیز میگویم. از سال 1333 اولین قرارداری که افغانستان با شوروی کرد، نمی فهمم که 1.5 میلیون بود یا 3 میلیون، از یاد من رفته، فقط همنقدر میفهمم که برای سرک های شهر کابل بود که قیر شود، چرا که در افغانستان سرک قیر وجود نداشت و برای اینکه یک سیلوی مرکزی ساخته شود. به سال 1334 بود که پخش این مناسبات نیم و نیم کله ما با شوروی که همین پلان را داشت، نام داود خان را شهزاده سرخ ماندند. من سر آن زیاد نمی پیچم، ولی از آن سال تا حال فکر میکنم 63 سال میشود که ما تاپه میخوریم که ما از کی جی بی هستیم. ایله به ایله که آخر شما هم یک سند را پیدا کردید از امریکا. شما باید برای من سندی می کشیدید که برادر خودت کی جی بی هستی. حالا هم، سندی را که کشیدید، خانه تان آباد، بسیار خوش شدم از این سند، بخاطریکه کتابی را من نوشته کردن در همین روز ها (کودتاه پیچم در سقوط دولت جمهوری)، کتابیکه در سن 92 سالگی خلاص شده. یک پیر مرد 93 ساله کتاب نوشته.

**راستا:** بلی! جالب است.

**شرق:** از اولش که غلط است تا به آخرش. خدا میداند کدام معضله بود....

**راستا:** من این کتاب شما را خوانده ام جناب داکتر صاحب. کتاب جالبی است.

**شرق:** خوب بهر صورت.

**راستا:** بلی! دری مورد بار دیگر صحبت میکنیم، بلی

**شرق:** حالا که این سند آمده، درباره وحید عبدالله. شما اگر تاریخ آنرا بخوانید، 21 حوت سال 1350 است که وحید عبدالله رفته. ما به 21 حوت هزارو..... درین جا نوشته کرده که داود و نعیم. دیگرش را نمیدانم ولی اینقدر می فهمم که نعیم خان در ده سال بیکاری داود خان در سیاست قطعاً همرايش کار نداشته. نه در کودتا اطلاع داشت و نه در فعالیت های سیاسی. او مطلق نا امید شده بود از مردم و یک نوع بدبینی پیدا کرده بود. چرا که بهترین کس ها را به بهترین جا ها رسانیده بود و وقتیکه چپه گرمک شد، کسی دروازه خانه اش را تک نکرد. از همین خاطر نفرت

عجبت و غریب پیدا کرد. این نوشته کرده که داود و نعیم دو پاراگراف دارد. خوب شد، خیر ببینی، تشکر که شما اینرا یکروز پیشتر هم برای من گفتید که من پرسان کردم که یک سوال نو داری که من آمادگی بگیرم؟ شما گفتید و من اینرا پیدا کردم.

این دو ملاقات دارد با سفیر امریکا. در یک ملاقاتش اینجا نوشته شده که "اگر داود به قدرت برسد نظر شما چیست؟". تا حدی این گفته را من تأیید میکنم و دلایلش را به شما میگویم که چرا؟

ما وقتیکه مرحوم داود خان که اراده کرد و محبت روا داشت و من فکر میکنم که من نفر دوم بودم که او جریان کودتا را برایم گفت. در طرح کودتا ما دو نفر بودیم و در رهبری کودتا آقای پاچاگل وفادار و دیگران در رهبری بودند. مرحوم داود خان... ولی این تاریخ ها از یادم رفته اما میگویم و باز شما میتوانید که از آن نتیجه برداری کنید. بیادم نیست که بعد از این تصمیم بود یا پیش از تصمیم بود، گفت که یک چیزی بدلم گشته و من فکر میکنم که این تمام اخبار ها و حزب ها ما را دو [دشنام] میزنند. از چپ و راست و متوسط، ما را دو میزنند و بد میگویند و ما را دیکتاتور میگویند و دیگر. اما تا جائیکه من مملکت افغانستان را میشناسم، بین مردم کابل و جوان شان و مردم اطراف بسیار فرق است. گفت که من به یک سیاحت میروم و این تقریباً برای یک سیاحتی که از چاریکار و بامیان شروع تا میمنه رفت و از راه قندهار و وردگ تقریباً یکماه. و یک مفکوره و یک امیدواری عجیب و غریب برای شان پیدا شده بود و برای من میگفت که کسی که بتواند در این مملکت خدمت کند و خواب باشد، خیانت میکند. چرا که این ملت به آن اندازه قدر شناس است که اگر یک سنگ را سر سرک اش پیدا کرده بتوانی، صبح دو هزار نفر میآیند. گفت به شهر و ده و قریه ای که من رفتم، برایم غیر قابل باور بود. کسیکه همراهش رفته بود، آصف خان قوماندان همراهش بود و یک ناظر داشت کریم، او و خودش. همین سه نفر رفتند دور افغانستان و نه گاردی بود و نه دیگر.

**دوم:** عبدالرزاق خان ضیایی، معین وزارت خارجه بسیار برای داود خان اخلاص داشت و او یک شاگرد داشت، سید وحید عبدالله که پسان معین وزارت خارجه شد. واقعاً سید عبدالله در ده سال بیکاری داود خان فوقالعاده از داود خان حمایت میکرد.

**روستا:** سید وحید عبدالله

**شرق:** بلی و دیگر نمیدانم. یعنی به داود خان یک عشق عجیب و غریب داشت. عبدالرزاق خان از داود خان پرسان کرده بود که وقتیکه ما سفر را می بینیم، اکثراً از ما در باره شخصیت ها پرسان میکنند و از شما هم پرسان میکنند که همین چه کار میکند و در خانه نشسته. و ما میگوئیم که مطابق به قانون اساسی هیچ کار کرده نمیتواند، در خانه خود آفتیده و هیچ کار نمیکند. داود خان گفت: نه اینها دیگر چیز ها میخواهند. از اینها پرسان کنید که اگر وی صدراعظم میبود، باز شما چطور میبودید؟ گپ مرا فهمیدی؟

**راستا:** بلی

**شرق:** همین ذهنیت اینها را باید بفهمیم. اینرا به وحید عبدالله گفته. وقتی وحید عبدالله رفته، سوال اول خود را هم به همین اساس نموده که اگر داود خان به قدرت برسد، شما چه میکنید؟

**راستا:** کتی امریکایی ها

**شرق:** کتی امریکایی ها بلی. کتی سفیر امریکا و شاید هم که ده سفیر دیگر را هم دیده باشد. اینکه بخانه اش رفته و در وقت دعوت ها هم از اینها پرسان میکرد، شاید گفته باشد. میماند فقره دوم وحید عبدالله، چیزی را که گفته، من گمان میکنم اینرا از پیش خود گفته. بخاطریکه یک چیز اینجا نوشته شده که به سفیر امریکا میگوید که اگر داود خان به قدرت برسد، داود خان برایم گفت که شما انها پرسان کنید که استقلال ما را حمایت میکنند یا نمیکند؟

**راستا:** بلی، استقلالی که وجود داشته

**شرق:** شما میفهمید که استقلال حمایت کردن، از طرف یک خارجی معنی تحت الحمایگی را دارد؟ و داود خان از آن آدم های نبود که به قدرت نارسیده سند بدهد بیا من تحت الحمایت میشوم و تو مرا به قدرت برسان. عین رقم شاه شجاع بود یا غیر از این معنی میدهد؟

**راستا:** همیطور معنی میدهد بلی.

**شرق:** فلهاذا از این خاطر است که اگر شما خواننده باشید که سفیر امریکا نوشته میکند که گفته های این آدم پیش ما قابل اعتبار نیست. خودش نوشته آنرا خواندید درین جا؟

**راستا:** بلی

**شرق:** گفته هایش قابل اعتبار نیست و آمدن داود خان هم امکان ندارد، زیرا که آنوقت از کودتا بحث نیست اینجا.... بجایی دیگری نوشته میکند که داود امکان ندارد که کودتا کند. نسبت به رشته و روابطی که دارد. فلذا این معلوم است که درباره کودتا در اینجا هیچ نوع بحثی نبوده، درست است؟ نظر به گفته خود سفیر امریکا. از این خاطر، این یک گفته ایست و دلیلی ندارد که از سفیر امریکا اینرا....گفته توانستم؟

**راستا:** بلی! شما اینطور میخواهید بگوئید که اصولاً که مراجعۀ وحید عبدالله به سفیر امریکا، اما در مورد اینکه کودتا صورت بگیرد و یا دوباره به قدرت رسیدن سردار داود اصلاً چیزی بحث نشده.

**شرق:** نه اصلاً. اینرا خود شان رد کرده. خود سفیر امریکا رد کرده که "من گپ این آدم را باور ندارم". گپ اول را گفته که اگر داود خان به قدرت رسید شما چه میکنید و برای دفعۀ دوم او میروید، ولی بخانه سفیر امریکا نمیروید. او یک کاتب را مبیند و برای او میگوید که اگر این چیز ها را شما به ما بگوئید. که این وقتی کشال میشود، او از حکومت خویش پرسیان میکند. و من به شما میگویم که این قطعاً گپ داود خان نیست، ولی گپ اول است که من به شما گفتم.

**راستا:** شما در مورد درخواست همکاری استخباراتی سردار داود خان از امریکا در مقابله با گروه های مخالف رژیم جمهوری، شما چه میگوئید درین مورد؟ و ملاقات داود خان با هانری کسینجر، وزیر خارجه ایالات متحده امریکا که جریانش را شما مفصل می فهمید؟

**شرق:** متأسفانه که من یک عکس من و خانم همراهی خانم کسینجر در کابل بود.

**راستا:** که دارید شما این عکس را؟

**شرق:** اما برایت قصه کنم، باور نخواهد کردی. عکس خانم کسینجر همراهی خانم من و من است، اما خود کسینجر نیست. میدانی چرا؟  
**راستا:** نی.

**شرق:** وقتی ترکی صاحب آمد، ما عکس ها را قیچی میکردیم. بهر صورت مردم در وطن خود علاقمند است و در هر وطن انسانهای بی علاقه هم وجود دارد. ما نمیتوانیم بگوئیم که انسانهای بی علاقه همه آله دست اجنبی هستند. اما خط السیری را میگیرد که با خط السیر همان زمان برابری ندارد. هنوز جمهوری افغانستان دو ماهه نشده بود که یکتعداد علمای افغانستان به کمال تأسف در جلال آباد جمع شدند و حکم کردند که خطبه خواندن بنام رئیس جمهور گناه است، کفر است. خطبه باید بنام پادشاه باشد. خوب در آنجا خیرخواهی پیدا شده بود که ملا صاحب! و وقتی که تو اینرا میگویی، درست است، ولی در پاکستان که رئیس جمهور است و اونجا که بنامش خطبه را میخوانند! و در آنجا خود مردم غالمغال میکنند و خوشبختانه پیش از اینکه ملا این کار را بکند، بروز دوم جمهوریت بود که مرحوم داود خان به من گفت که فکرت باشد، ملا ها را بخواهید که راجع به خطبه اینها فتوی بدهند. ما بروز دوم جمهوریت جمعیت العلمای افغانستان را، با آن کسانی را که بودند، با آنها گپ زدیم و اونها فتوی دادند که خطبه بنام رئیس جمهور خوانده شده میتواند.

نمیخواهم که سر شما را بدرد بیاورم ولی کسیکه میخواهد جریان کودتا ها را ببیند، همان کتاب های را که من نوشته ام، همه در آن نوشته شده و من بصورت خلص به شما میگویم که یک کودتا در ماه سنبله شد، در اخیر ماه سنبله و یکتعداد زیادی از علمای افغانستان در بین آنها بود.

**راستا:** هدف تان از علماً همین ملا ها است، بیشتر ملا های دیوبندی؟

**شرق:** بیشتر ملا های دیوبندی. جمعیت العلماً در بین آنها نبود، فقط همین ملا ها در کودتای اول شامل بود. خدا بیامرزد، مرحوم داود خان گفت که "فکر شما باشد که این ملا ها همراهی اینها است، مگر اینها را شما نگرید بجز یکی دو نفر، چرا که اینرا به شما شکل مذهبی میدهند. قطعاً این کودتا به همین شکل ساخته شده که اگر برد، میبرد و در غیر آن به شما شکل مذهبی میدهند." ما ملا ها را چیزی نگفتیم، اما این ملا ها چه میگفت؟...

در وقت مرحوم داود خان وقتی که جمهوری در افغانستان اعلان شد، یکتعداد اخوانی ها از افغانستان فرار کردند و پاکستان رفتند. وقتی به ما احوال داده شد، فکر میکنم در آخر های ماه اسد بود، به ما گفتند که علمای پاکستان، خصوصاً جمعیت اسلامی و یک حزب دیگر را نام بردند که علمای پاکستان فتوی دادند که حکومت افغانستان، ریاست جمهوری، اینها کافر هستند و مربوط روس. و جهاد در مقابل اینها روا است.

**راستا:** یعنی اندیشه جهاد برای اولین بار در همان وقت ایجاد شد؟

**شرق:** علمای افغانستان امر جهاد را بر ضد ما نداده اند، اما علمای که در بین این کودتا ها شامل شدند، امر جهاد را به استناد علمای پاکستان دادند. ما نمیگوئیم که خدای نا خواسته این های بر ضد ما کودتا کردند اینها پاکستانی

بودند، چراکه ما سندی نداریم. اما اعلام به استناد همین جهاد پاکستان بوده و بعضی اسناد دیگر هم پیدا می شد که پاکستانی ها به این بی علاقه نبوده اند.

در کودتای دوم باز تعدادی ملا های بود که.....

**راستا:** همین کودتا اول از کی بود؟ در رهبری اش کی بود؟ اگر همین را یک کمی وضاحت بدهید؟

**شرق:** خدا بیامرزد مرحوم میوندوال بود همراهی دگر جنرال عبدالرزاق خان و جنرال.... مرستیال صاحب.

همین ها در رهبری اش بودند.

**راستا:** که اعدام شدند

**شرق:** و ملا های که بود، کلانترین ملای افغانستان مولوی سیف الرحمان بود که اصلاً اول او پیش حکومت

مشکوک شده بود. در اثر پشت سر گذاشتن او باز دگر ها پیدا شدند. خوب بهر صورت، این کودتا خنثی شد و در کودتا دوم خوشبختانه رفقای ما توانستند که کودتای دوم را هم..... چند تن علمای بود. اینها در بین ظابط ها کاغذ پخش مینمود و این را کتاب میداد که اینها کافر هستند.

**راستا:** در رأس اینها؟ داکتر صاحب!

**شرق:** آغای فیضیانی بود به نام استاد فیضیانی و اینها دستگیر شدند. پشت سرش دیگر بسیار رسوایی شد، و

رسوایی بخاطر این بود که از طرف پاکستان، کسانی که در آنوقت پاکستان رفته بودند، که در اول نام و نشانی نداشتند و پسان نام و نشان پیدا کردند، به دو دسته تقسیم شده بودند، که یک دسته کودتا می کردند و یک دسته اغتشاش. که اینها بروز اول 25 سرطان 1354 سر ولایت لغمان حمله کردند، سر پنجشیر و سر فیض آباد، سر خوست، سر لوگر و یک جای دیگر هم بود و پلان دیگر این بود که به شب دوم، 27 سرطان در دعوت رئیس جمهور در کمپ، اینها سر کمپ حمله کنند. خوشبختانه که این ها هم دستگیر شدند. وقتی اینها دستگیر شدند، در تحقیقات نتیجه به جایی رسید که دست پاکستان و دست ساواک در این ها داخل است.

**راستا:** هر دو مملکت؟

**شرق:** بله، درین وقت است که راپور آمد که وقتی پاکستان با ایران و امریکا، اینها بک اتحاد مشترک

نظامی دارند و استخباراتی. فلذا امریکایی ها هم درین کار شریک هستند. ایندو که باشند، باید وقتیکه ما تبلیغ میکنیم، باید نام امریکا را هم بگیریم.

مرحوم داود خان میگفت که ما هنوز به آن درجه ای نرسیده ایم که ما همراهی کل دنیا جبهه بگیریم و معقول هم

میگفت. و ما اگر نام امریکا را هم درین داخل کنیم، دیگر ما رامطلق روس میگویند و بچه روس میشویم. ما راهی را پیدا میکنیم که از امریکایی به طرزی خواهش کنیم که اگر بفهمد. از همین خاطر است که وقتی نعیم خان می رود به امریکا، به او میگوید که شما به مقامات امریکایی بگوئید که چون شما استخبارات وسیع در منطقه دارید، و شما در هر تحول میتوانید بفهمید، نه یک مملکت کوچک، اگر تحولی بر ضد افغانستان و برای خرابی افغانستان پیدا شد، برای ما بگوئید. و این همکاری در اینجا نوشته کرده، کمک استخباراتی و عنوانش را همکاری استخباراتی داده، ولی در بین آن کمک استخباراتی. و بعد داود خان وقتی کسینجر را می بیند و واضع برایش میگوید که ما این کمک دوستانه شما را میخواستیم. ولی این دلیل آن نیست که نقض سیاست بیطرفی افغانستان باشد. فهمیدی؟ متن آنرا خوانید؟

**راستا:** من آنرا مکمل خواندم و این ترجمه اجندای ایست که.....

**شرق:** کسانی که میگویند که افغانستان بطرف غرب روی آورده، این هم مشتبی است که به دهنش میزند که داود

خان به کسینجر میگوید که ما این کمک را از خودت میخواستیم، ولی نه اینکه نقض سیاست ما. یعنی چه؟ یعنی که اگر شما از من بخواهید که من به شما استخبارات را کنم، نمی کنم. گفته توانستم؟

**راستا:** بله.

**شرق:** با حفظ استقلال و حاکمیت ملی خود، یک خواهش دوستانه کرده. ضمناً طرف مقابل فهمیده که ما چه

میخواهیم. چرا اونها خود شان هم نگفتند که شما باید با ما همکاری کنید. اونها خود شان فهمیدند ه این کودتا های که میشوند، ما از آن خبر داریم.

خوب، گفته توانستم؟

**راستا:** بله

**شرق:** فلذا، این خواست یک خواست دوستانه است، ولی بکمال تأسف با وضعی که آغای کسینجر کردند، دو

کودتای دیگر شد که باز هم علمای پاکستانی بود. من نمیگویم که امریکا خبر داشت، یا نه؟ من نمی فهمم. اما همراهی تورن جنرال.... نامش یادم بیاید؛ کودتا کرد. باز هم در بین آنها 20 یا 30 ملا بود، باز هم فتوی بود.



در کودتای پنجم که من سرش کتاب نوشته کردم؛ این در یکی از اسناد سفارت امریکا که فعلاً از یادم رفته....پیری.. مرا ببخشی. که من آنرا در کجا خواندم، ولی یقینی آنرا خواندم که در یکی از اسناد های سفارت امریکا در کابل در کدام جایی نشر شده که ما از کودتا هفت ثور اطلاع نداشتیم، اما ساواک اطلاع داشت. به نظر ما وقتی ساواک اطلاع داشته، اندیوال دیگر ما هم اطلاع داشته. باز هم نا جوانی کرد.

راستا: مقصد تان از اندیوال دیگر؟

شرق: همین کسانی که همراهی اینها بوده. فهمیدی؟ از دوست یک اشاره و از ما بسر دیدن.

باز هم برای ما اطلاع نداد که تا همان کودتا شد. یعنی می شد که اگر اینها پیشکی برای ما اطلاع میداد که اینطور یک گپ است، کودتا نمی شد. باز قصه امین را که شما میخواهید که کودتا هفت ثور سرخ بود و یا سیاه بود؟ باز آنرا در کتاب بخوانید.

یکبار دیگر من به شما عرض کنم که وقتیکه من درباره داود خان بحث میکنم، تصور نشود که من خدای ناخواسته، نغوذبالله، از یک پیغمبر گپ میزنم، و وقتی درباره پیرو های وفادارش میگویم، شما فکر نکنید که من درباره فرشته ها گپ میزنم .

نی برادر! داود خان یک انسان بود دارای تمام خواص و خواهشاتی که یک انسان دیگر دارد. دارای سهو بود، دارای خطا بود. همینکه میگویند که وی دیکتاتور بود و دیکته میکرد، واقعاً که دیکته میکرد و از تمام کارها بررسی میکرد، اما همیشه وقتی روی شخصیتها بحث میکنیم، بصورت مقایسوی اش، نه بصورت استثنایی و فردی، وقتیکه داود خان را چهل و چند سال بعد از او با زمامداران مقایسه کنیم و 500 سال پیش از او، من به جرأت میتوانم بگویم که نه در 50 سال بعد کسی جایش را پر خواهد کرد و نه در گذشته تاریخ مانند وی شخصیتی دیده.

پایان مصاحبه